

# خودشیفتگی گروهی

(چگونه از هم‌نوع خویش، بیگانه‌ای ساخته‌ایم)

## جاده صاف کن‌ها<sup>۱</sup>

(نمونه‌هایی از تبعیض نژادی در دوره‌ی امویان)

شکایت برد. والی ازدواج را باطل اعلام نمود و آن زن و مرد را طلاق داد و مرد را دویست تازیانه زد و موهای سر و ابرو و صورتش را تراشید. محمد بن بشر در تمجید از عمل والی مدینه ابیاتی سرود و از جمله گفت: «بر اساس سنت قضاوت کردی و عادلانه حکم نمودی. آری، تو حکومت را به ناحق به ارث نبرده‌ای.»<sup>۲</sup>

نافع بن جبیر در مدینه از راویانی بود که مردمان بسیاری از او بهره می‌بردند و فتوادهندگان بر اساس نظر او فتوا می‌دادند. می‌گویند هر گاه از کنارش جنازه‌ای می‌گذشت، می‌پرسید: «کیست؟» اگر می‌گفتند از قریش است می‌گفت: «واقوماه!» و اگر می‌گفتند عرب است می‌گفت: «وابلدتاه!» و اگر می‌گفتند از موالی<sup>۳</sup> [غیرعرب] است، می‌گفت: «مال خداست؛ هر چه را بخواهد می‌گیرد و هر چه را بخواهد بر جای می‌گذارد.»

نیز گفته‌اند که روزی، به خلاف معمول، پشت سر مردی از موالی نماز گزارد. و چون این کار را بر او ایراد گرفتند، گفت: «می‌خواستم با این کار تواضع کرده باشم.»

حمران که غلام عثمان بود، عامر بن عبدالقیس را که به زهد و عبادت و ریاضت و فروتنی و پرهیزگاری معروف بود، در حضور عبدالله بن عامر (والی عراق) نکوهش کرد که از عثمان بد گفته است و عامر انکار نمود. حمران گفت: «خدا امثال تو را در میان ما افزون مگرداند.» عامر پاسخ داد: «اما خدای، امثال تو را در میان ما افزون گرداند.» به او گفته شد حمران تو را نفرین می‌کند و تو او را دعا می‌کنی؟ پاسخ داد: «اینان جاده‌های ما را صاف می‌کنند، کفش‌های ما را می‌دوزند و لباس ما را می‌بافند.» والی از این سخن در شگفت شد و گفت: «فکر نمی‌کردم با آن زهد و فضلی که در توست، با این مسائل هم آشنا باشی.» عامر پاسخ داد: «چنین نیست که هر چه تو فکر کنی که من ندانم را واقعاً ندانم.»<sup>۴</sup>

◀ معاویه برای کارگزار خویش، زیاد بن سمیه، می‌نویسد: «با مردم غیرعرب مسلمان و اسیران آزادشده‌ای که اسلام آورده‌اند، طبق سیره‌ی عمر بن خطاب رفتار کن، زیرا که این سیاست است که موجب خواری و خفت آن‌ها خواهد گردید:

- عرب می‌تواند از آن‌ها زن بگیرد اما آن‌ها حق ازدواج با زنان عرب را ندارند؛

- عرب از آن‌ها ارث می‌برد اما آن‌ها از عرب ارث نمی‌برند؛

- سهم آن‌ها از اموال و ارزاق کمتر از دیگران (عرب) است؛

- در جنگ‌ها پیشرو سپاهیان باشند تا مسیر را هموار [و بی‌خطر] کنند؛

- در نمازها احدی از ایشان امامت جماعت اعراب را عهده‌دار نباشد؛

- در صف اول نماز جماعت حتی یک نفر از آن‌ها نایستد؛

- حکمران هیچ کدام از بلاد اسلامی نباشند؛

- و عهده‌دار قضاوت و امور شرعی در جامعه‌ی اسلامی نباشند.»

◀ حجاج نام روستا و قریه‌ی هر کسی را روی دست او نوشت و وی را به همان جا برگرداند و به این ترتیب غیراعراب مسلمان را از میان اعراب خارج کرد.

◀ آن‌گاه که حجاج غیراعراب را از بصره و روستاهای اطراف آن بیرون راند، آن‌ها گرد آمدند و فریاد برمی‌آوردند: «وامحمد، واهمدا» و نمی‌دانستند که کجا روند. مردم بصره به آن‌ها ملحق شدند و در اعتراض به ستمی که به ایشان رفته بود، همراهی‌شان نمودند.

◀ در مدینه، مردی مسلمان و غیرعرب (یا اسیر آزادشده‌ی مسلمانی)، با دختری از اعراب بنی سلیم ازدواج کرد. محمد بن بشر به مدینه رفت و از این ازدواج به والی مدینه، ابراهیم بن هشام

◀ یکی از افراد بنی‌عنبر بر «سوار» قاضی وارد شد و گفت: «پدرم مرده و من و برادرم را از خود برجای گذاشته» و دو خط کشید. آن‌گاه گفت: «و یک فرزند هجین [=کنیززاده] و خطی دیگر را در کناری [و با فاصله] کشید. آن‌گاه پرسید: «[حال] مال الارث چگونه تقسیم می‌شود؟»

سوار گفت: «مال به سه قسمت مساوی تقسیم می‌شود.» اعرابی

گفت: «فکر می‌کنم سخن مرا نفهمیده باشی؛ گفتم: پدرم، من و برادرم و یک فرزند هجین برجای گذاشته؛ چگونه هجین همچون من و برادرم ارث می‌برد؟» سوار بر سخن خویش تأکید نمود. پس مرد رنجیده و عصبانی رو به سوار گفت: «به خدای سوگند، دانستم که در تورگ غیرعربی است.» سوار پاسخ داد: «در پیشگاه خدا این به من زبانی نمی‌رساند.»

## «غریبه‌هایی» در میان «خودی‌ها»

### سیاه، برده، غریبه

◀ در عربستان جاهلی، از جمله سه چیز بود که می‌توانست موجب طرد و تبعیض جدی باشد: غریبه (و خارجی) بودن، برده بودن و سیاه بودن؛ و بلال هر سه را داشت. پیامبر (ص) بلال را اذان‌گو قرار داد. در اوقات پنج‌گانه‌ی نماز، صدای او طنین‌انداز بود و با ندای او مردم در مسجد و جماعت حاضر می‌آمدند. حتی اشکال در گویش او (و طعن برخی در این مسأله)، مانع از این نمی‌شد که پیامبر (ص) این وظیفه را به دیگری واگذارد. و چون کسانی گفتند که این چه مؤذنی است که «شین» را «سین» تلفظ می‌کند، پیامبر فرمود: «سین بلال بهتر از شین آن‌هاست.»<sup>۵</sup>

### «کلاغ سیاه»

◀ از جمله اسباب نزولی که برای آیه‌ی ۱۳ حجرات نقل شده این است: زمانی که فتح مکه رخ داد، پیامبر (ص) بلال را فرمود که بر بام کعبه رود و اذان گوید. چون بلال بر بام کعبه رفت و به صدای بلند اذان گفت، عتاب بن اسید گفت: «الحمدلله که پدرم پیش از دیدن چنین منظره‌ای مرده است.» حارث بن هشام گفت: «شگفتا! این برده‌ی حبشی مأمور چنین کاری است؟ آیا رسول خدا کسی جز این کلاغ سیاه را پیدا نکرد؟» سهیل بن عمرو گفت: «[باکی نیست؛] خدا هر چیزی را که به خشم آوردش تغییر خواهد داد.» ابوسفیان گفت: «من چیزی نمی‌گویم، چرا که اگر حرفی بزنم، آسمان بر آن شهادت داده و زمین از آن [به محمد] خبر خواهد داد.»

جبرئیل بر پیامبر (ص) نازل شد و وی را از سخنان آن‌ها آگاه ساخت. پیامبر ایشان را طلبید و از صحبت‌هایشان پرسش کرد و آن‌ها بدان اعتراف نمودند. آن‌گاه این آیه نازل شد: «یا ایها الناس

إنا خلقناکم من ذکر و أنثی و جعلناکم شعوباً و قبائل لتعارفوا إن اکرکم عند الله أتقاکم إن الله علیمٌ خبیرٌ.»<sup>۶</sup>

### «حدّخودت را بشناس!»

◀ سلمان فارسی از بین حلقه‌ی قریش که در نزدیکی پیامبر (ص) بودند می‌گذشت که مردی از آنان رو به او کرد و گفت: «حَسَب و نَسَب تو چیست؟ چگونه به خود اجازه می‌دهی که از میان ما عبور کنی؟»

سلمان رو به او کرد و به او خیره شد. آن‌گاه گریست و گفت: «از حسب و نسب من پرسیدی. من از نطفه‌ای آفریده شده‌ام و امروز در اندیشه و عبرت‌آموزی‌ام. فردا نیز مرده‌ای گندیده خواهم بود و چون نامه‌ی اعمال گشوده شود و ترازو برپاگردد و مردم را برای داوری فراخوانند و نامه‌ی اعمال در ترازوی سنجش نهاده شود، اگر کفّهی اعمال سنگین‌تر باشد، مردی شریف و کریم هستم و اگر کفّهی اعمال سبک‌تر آید، مردی پست و ذلیل؛ این است حسب من و حسب تمام افراد بشر.»

پیامبر (ص) چون شنید فرمود: «سلمان راست گفت. هر کس می‌خواهد به مردی نگاه کند که قلبش نورانی شده، به سلمان بنگرد.»<sup>۷</sup>

### راه گم کرده بودم

◀ نقل شده است که سلمان با عده‌ای از قریش در مسجد نشسته بودند. آن‌ها نَسَبِ خویش را برمی‌شمردند تا رسیدند به سلمان. عمر بن خطاب گفت: «پدر و مادر و اصل و نسب خود را بیان کن.» سلمان گفت: «من فرزند بنده‌ی خدا هستم. ره گم کرده بودم؛ خداوند به واسطه‌ی محمد هدایتم کرد. نیازمند بودم؛

هم پیمان انصار و سفیدپوست بود)، و زید بن حارثه (که برده‌ای آزادشده بود) با حمزه (عموی پیامبر<sup>(ص)</sup>) برادر اعلام شدند.

◀ شخصی به امام صادق<sup>(ع)</sup> عرض کرد که مردم می‌گویند کسی که عرب نژاد و یا بنده‌ای عرب نژاد و آزادشده نباشد، پست و بی‌مقدار است. [...] امام فرمود: «سبحان الله! آیا سخن پیامبر را نشنیده‌ای که فرمود: «من سرپرست کسی هستم که بی‌سرپرست باشد، و سرپرست هر مسلمانی‌ام؛ عرب باشد یا عجم؟» پس کسی که رسول خدا سرپرست [=مولای] او باشد آیا از رسول خدا نیست؟ و به منزله‌ی نفس او نیست؟»

◀ امام صادق<sup>(ع)</sup> می‌فرمایند: «هر که تعصب بورزد، و یا به‌خاطر او و با تأییدش تعصب ورزیده شود، از جرگه‌ی اهل ایمان خارج می‌شود.»

به دست محمد بی‌نیازم کرد. برده بودم؛ توسط محمد آزادم نمود. این است اصل و نسب من.»  
چون پیامبر<sup>(ص)</sup> وارد مسجد شد و این ماجرا برای ایشان بازگو شد، فرمود: «ای قریشیان، حسب و نسب انسان به دین اوست؛ مرّتش به خُلُق [نیکوی] او، و ریشه و اصالتش به خرد او. خداوند عزّوجلّ می‌فرماید: ای مردم، ما شما را از مردی و زنی آفریدیم، و شما را به صورت تیره‌های گوناگون و قبیله‌های مختلف قرار دادیم تا با یکدیگر شناسایی متقابل حاصل کنید. در حقیقت ارجمندترین شما نزد خدا باتقواترین شماست. [خجرات، ۱۳]»

### عهد فراموش شده

◀ در «پیمان برادری» معنادار و باشکوهی که پیامبر اکرم<sup>(ص)</sup> در میان مسلمانان برقرار نمود، سلمان فارسی با ابوالدردای عرب، بلال سیاه‌پوست با ابوریحه خثعمی (که

## آلودگی نژادی!

عرب ازدواج کنند؟ فرمود: «آیا جان‌تان برابر باشد و ازدواج‌تان نابرابر؟!»<sup>۸</sup>

◀ پیامبر اکرم<sup>(ص)</sup> زنان عرب را برای موالی خواستگاری می‌نمود، و با یارانش-هرچند که موالی یا غیرعرب باشند- مشورت می‌کرد؛ از جمله مشورت با اصحاب در جنگ احزاب و پذیرفته‌شدن پیشنهاد سلمان فارسی برای استفاده از خندق.

◀ رسول خدا<sup>(ص)</sup> ضباعه، دختر زبیر بن عبدالمطلب، را برای مقداد (فرزندخوانده‌ی آسود) خواستگاری (و عقد) نمود؛ هم‌چنین زینب، دختر عمه‌ی خود، را برای زید بن حارثه (برده‌ی آزادشده)، و نیز زُلفا دختر زید بن لیب (که از اشراف بود) را برای جویر سیاه‌پوست و فقیر.

امام صادق<sup>(ع)</sup> می‌فرمایند: «هدف رسول خدا این بود که تساوی مؤمنان در ازدواج را تبدیل به یک فرهنگ [شامل و گسترده] نمایند تا مردم به ایشان تأسی کنند و بدانند که بهترین‌ها، باتقواترین‌ها هستند.»

### نسبت را خراب کردی!

◀ امام سجّاد<sup>(ع)</sup> کنیزی را آزاد کرد و با او ازدواج کرد.

◀ ابن رشد گوید: «سفیان ثوری و احمد بن حنبل (از فقهای اهل سنت) گفتند: زن عرب نمی‌تواند با موالی ازدواج کند، و ابوحنیفه (از فقهای اهل سنت) و یارانش گفتند: زن قریشی حق ندارد جز با مرد قریشی ازدواج کند، و زن عرب حق ندارد جز با مرد عرب ازدواج کند.»

محمّد الدین نوری پنج شرط برای «کُفُو بودن» در ازدواج برمی‌شمرد که یکی نسب و نژاد است: «مرد عجم هم‌طراز زن عرب، برای ازدواج، نیست.» آکوسی نیز در تفسیر خود نسب و نژاد را در کُفو بودن معتبر می‌داند.

### حتی در بهشت!

◀ اصمعی گوید: «شنیدم یک اعرابی به دیگری می‌گوید: «آیا به نظر تو، این مردانِ عجم، در بهشت با زنان ما [اعراب] ازدواج می‌کنند؟» آن دیگری گفت: «به خدای سوگند، معتقدم که آن‌ها با اعمال صالح خود به چنین چیزی دست خواهند یافت.» پس آن نخستین گفت: «به خدای سوگند، حاضریم قبل از آن در این راه فدا شویم.»

◀ از علی<sup>(ع)</sup> پرسیدند آیا بر موالی جایز است که با زنان



جاسوس‌ها در این مورد به خلیفه، عبدالملک بن مروان، اطلاع دادند. وی نامه‌ای به امام نوشت بدین مضمون:

«مطلع شده‌ام که با کنیزی ازدواج کرده‌ای و حال آن‌که می‌دانستی در قریش هم‌تراز تو وجود دارد تا با ازدواج با آن‌ها و دامادی‌شان، مجد و عظمت یابی و دارای فرزندی قریشی شده و شرافتمند گردی. [اما با این کارت] به خود و فرزندان بعد از خودت بها ندادی! والسلام»

امام در پاسخ به او نامه‌ای نگاشت: «نامه‌ات را دریافت کردم. به خاطر ازدواج با کنیزم مرا مورد عتاب قرار داده‌ای و گمان می‌کنی

ازدواج با زنان قریشی موجب مجد داماد و تولد فرزندان نخبه می‌شود. [...] بدان که خداوند به واسطه‌ی اسلام، فرودست را عزیز کرده، کاستی را تمامی بخشیده و ملامت‌هایی چنین [به واسطه‌ی تبعیض و خوارداشتِ نژاد] را از میان برده است. این عیب‌انگاشتن‌ها و ملامت‌ها برای [روزگار] جاهلیت است.»

چون عبدالملک پاسخ امام را خواند به اطرافیان خود گفت: «کاری که انجام‌اش مردم را پست می‌کند، جز به شرافت او نمی‌افزاید! [او از طریق آن‌چه مردم را پایین می‌آورد، بالا می‌آید!]<sup>۹</sup>

## «خدای خودمه!»

### (نژادپرستی در اعمال و عبادات دینی)

می‌کند و عواقب جدایی دل‌ها و نابرداری در جامعه را هشدار می‌دهد. از این خطبه است: «کبر و خودپسندی به ابلیس روی آورد، و بر آدم به آفرینش خود نازید، و به ریشه‌ی خود [که آتش بود] بر او تعصب ورزید.» این دشمن خدا پیشوای متعصبان و پیشرو متکبران است. [...] پس آتشِ عَصَبِیت و کینه‌های جاهلیت را که در قلب‌هایتان جای گرفته و پنهان مانده خاموش سازید. [...] هم‌چون قابیل که بر فرزند مادرش [=هابیل] کبر ورزید نباشید که بی‌هیچ فزونی‌ای که خدا در او نهاده باشد، خودبزرگ‌بینی او را در ورطه‌ی حسادت افکند، و عصیّت آتش خشم را در دلش برافروخت و شیطان باد کبر در دماغش دمید؛ همان که خداوند به دنبالش پشیمانی قرار داد، و گناه هرقاتلی را، تاروز قیامت، بر گردن او نهاد.»

«هان! حذر کنید! حذر کنید از پیروی و فرمان‌برداری از سران و بزرگان‌تان که به اصل و حَسَبِ نازیدند و به نیاکان و نژادِ خود رفعت جُستند، و چیزی را که عیب می‌شمردند به پروردگار خود نسبت دادند<sup>۱۰</sup>، و نعمتی را که خدا ارزانی‌شان داشته بود انکار کردند تا با حکم و قضای الهی به ستیزه برخیزند، و بر نعمت‌های او غلبه جویند! اینان شالوده‌ی تعصب جاهلی، و پایه‌های ستون‌های فتنه، و شمشیرهای تفاخر جاهلیت‌اند.»

«اگر خداوند بنا داشت که به احدی از بندگانش رخصت کبر ورزیدن دهد، همانا به پیامبران و اولیایش چنین اجازتی می‌داد، ولی خداوند سبحان تکبر را بر ایشان ناخوش داشت، و فروتنی را برای آن‌ها پسندید؛ پس گونه‌های خویش را [در سجاده‌ی عبادت] بر زمین نهادند و چهره‌های خویش را بر خاک مالیدند، و بال‌های مهربانی خود را به فروتنی، در برابر مؤمنان گسترده‌اند.»

نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۹۲ (خطبه‌ی قاصعه)

### مبادا قرآن را دریابند!

طه حسین (مورخ و اندیشمند مصری)، ضمن دفاع از عثمان، نامه‌ای از عثمان را که می‌پندارد رمز تحلیل وقایع جامعه‌ی اسلامی پس از اوست، نقل می‌کند. در این نامه عثمان مردم را از سه چیز بیم و زنهار می‌دهد: اول رفاه‌طلبی در تمول مالی<sup>۱۱</sup>، دوم فرزندان اعراب از زنان ایرانی و رومی که مبادا جامعه‌ی عربی را به فساد بکشانند، و سوم این‌که عرب بادیه‌نشین و عجم‌ها قرآن بخوانند.

شعبی، قاضی عبدالعزیز بود. وی از مسجد بیزار شده بود چنان‌که می‌گویند از آن بیش از زباله‌دان تنفر داشت. علت این بیزارگی، نماز گزاردن موالی در مسجد بود. سرانجام شعبی، موالی را مجبور کرد تا مسجدی مخصوص خودشان بسازند و در آن نماز بگزارند، و آن را مسجد موالی نامیدند.

### آیا پیام را شنیدید؟

پیامبر (ص) در خطبه‌ای که در حجة الوداع ایراد کرد، بر مساوات تاکید نمود و فرمود: «ای مردم، پروردگارتان یکی است و پدرتان [نیز] یکی است. همه‌ی شما از آدم<sup>۱۲</sup> هستید و آدم<sup>۱۳</sup> از خاک؛» در حقیقت گرمی‌ترین شما نزد خدا باتقواترین شماست [احجوات ۱۱۳] و عربی را بر غیرعربی برتری نیست مگر به تقوا. آیا [این حقیقت را به روشنی] ابلاغ کردم؟» گفتند: «آری.» فرمود: «حاضران به غایبان برسانند.»

### پیشوایان خودشیفتگی و نابرداری

امیرالمؤمنین در خطبه‌ای بلند که در نفی تکبر است و تعصب، آثار و عواقب خودبرتربینی و به اصل و نسب و قدر نازیدن را خاطر نشان

## نابرابری در جایگاه اجتماعی

### همه زیر سایه‌ی خداوند

◀ رسول خدا<sup>(ص)</sup> فرمود: «کسی به غلامش یا کنیزش نگوید: بنده‌ی من و کنیز من. بلکه بگوید: یار من، یاور من. و غلامی به صاحبش نگوید: ارباب من، آقای من. بلکه بگوید: بزرگ من، سرور من؛ زیرا شما [ارباب و بنده، همگی،] مملوک و بنده‌اید و ارباب همه‌ی شما خداوند است.»

◀ در عصر امویان و عباسیان احادیث زیادی در فضیلت زبان عربی و خوارداشت سایر زبان‌ها، جعل شده بود؛ از جمله «زبان بهشتیان و ساکنان آسمان [=ملائک] و آن‌ها که برای حسابرسی در برابر خدا می‌ایستند، عربی است» یا «کسی که به فارسی صحبت کند، پستی او فزونی گیرد و جوانمردی‌اش نقصان پذیرد» و یا «منفورت‌ترین زبان نزد خداوند، فارسی است، و شیطان به زبان خوزی<sup>۱۳</sup> سخن می‌گوید و دوزخیان به زبان بخارایی. اما بهشتیان به زبان عربی تکلم می‌کنند.»

◀ عباد بن عبدالله اسدی گوید: روز جمعه علی<sup>(ع)</sup> خطبه‌ای ایراد می‌کرد. من و ابن صوحان نیز حضور داشتیم. اشعث وارد شد و از میان حاضران عبور کرد و گفت: «ای امیر مؤمنان، این سرخ‌رویان [=عجم و موالی] را از ما به خود نزدیک‌تر نموده‌ای. این‌ها مانع نزدیکی ما به شما می‌شوند.» امام در خشم شد و ابن صوحان به من گفت: «ما را چه به این (اشعث)! وانگهی امروز چیزی بر عرب آشکار خواهد شد که در تاریخ باقی بماند!» علی<sup>(ع)</sup> فرمود: «کیست که از طرف من عذر این ضیاطره [= اشخاص هیکل‌دار بی‌ادب و بی‌مایه] را بخواهد؛ اینان چون درازگوشی که بر خاک می‌غلند، در بستر خود غنوده‌اند و غلت می‌خورند؛ آیا این‌ها را بر گروهی که با ذکر خدا شب را به صبح می‌رسانند برتری دهم؟ مرا می‌فرمایید که ایشان را طرد کنم تا در زُمره‌ی اهل ستم باشم؟»<sup>۱۴</sup>

◀ علی<sup>(ع)</sup> در عهدنامه‌ای که برای مالک اشتر نوشت، آن‌گاه که او را به حکومت مصر می‌گماشت، می‌فرماید: «پوششی از مهربانی به شهروندان، و دوستی آنان، و رفق و مدارایی به

### پیوندهای دوزخی

◀ مردی نزد رسول خدا<sup>(ص)</sup> آمد و گفت: ای رسول خدا، من فلان پسر فلانم، و [از سر فخرفروشی و برتری‌جویی] تا نه تن از پدران خود را برشمرد. رسول خدا<sup>(ص)</sup> به او فرمود: «بدان که تو دهمین آنانی در دوزخ.»

### زیر پای پیام‌آورنده

◀ پیامبر اکرم<sup>(ص)</sup> در روز فتح مکه، در خطبه‌ای چنین فرمود: «ای مردم، خداوند تکبر و فخرفروشی [دوران] جاهلیت و افتخار کردن به پدران را در میان شما بی‌اعتبار ساخت و از شما این آلودگی‌ها را زدود. آگاه باشید: شما همه از آدم<sup>(ع)</sup> هستید و آدم<sup>(ع)</sup> از گِل. آگاه باشید، برترین بندگان خدا، بنده‌ای است که تقوای الهی داشته باشد. [...] هر کس را که عملش پایین آورد، نَسَبش بالا نمی‌برد. آگاه باشید، تمام خون‌هایی که در جاهلیت ریخته شده است و کینه و دشمنی، زیر پای من است تا روز قیامت.»

### سراغاز هلاکت اجتماعی

◀ زنی از اشراف سرقت کرده بود و این امر ثابت شده بود. پس پیامبر فرمان به مجازات او داد. عده‌ای نزد حضرت آمدند و تلاش کردند تا وساطت کنند و از اجرای حکم بازدارند. رسول خدا<sup>(ص)</sup> بر یکسان بودن همه در برابر قانون تأکید کرد و فرمود: «آن‌ها که پیش از شما بودند به سبب چنین تبعیض‌هایی هلاک شدند، زیرا حدود [و مجازات‌ها] را بر فرودستان اجرا می‌کردند و اشراف و بزرگان را رها می‌ساختند.»

◀ زنی از قبیله‌ی بنی‌مخزوم به جرم سرقت محکوم شد و آسامه بن زید تلاش کرد تا با شفاعت خود جلوی اجرای حکم را بگیرد. پیامبر اکرم<sup>(ص)</sup> او را به شدت از این کار پرهیز داد و فرمود: «آن‌ها که پیش از شما بودند به این سبب هلاک شدند که حدود [و مجازات‌ها] را درباره‌ی فرودستان اجرا می‌کردند اما اشراف و بزرگان را معاف می‌داشتند و رها می‌کردند. به آن کس که جان محمد در دست اوست سوگند که اگر دخترم فاطمه چنین کرده بود، دست او را قطع می‌کردم.»

خود بر جای نگذارده است. همه‌ی مردم «آزاد» هستند. [...] من میان سیاه و سفید هیچ تبعیضی قائل نیستم.»

مروان بن حکم به طلحه و زبیر گفت: «خطابش به شما دو نفر است.»<sup>۱۵</sup> امام سپس بیت‌المال را به مساوات تقسیم کرد و سهم هر کس سه دینار شد. یکی از انصار به سهم برابر خود و یکی از موالی اعتراض کرد. امام فرمود: «من در کتاب خداوند نگریم: فرزندان اسماعیل را برتر از فرزندان اسحاق ندیدم.»

ابن ابی‌الحدید می‌گوید: «علی بن ابی‌طالب سرشناس را بر گمنام و عرب را بر عجم برتری نمی‌داد و با رؤسا و امرای قبایل تسامح نمی‌کرد و همین امر از عمده دلایل کناره‌گیری [بسیاری از] اعراب از ایشان بود.»<sup>۱۶</sup>

### من و این کارگر

◀ هنگامی که طلحه و زبیر از علی خواستار امتیاز و زیادتی نسبت به دیگران شدند، به ایشان فرمود: «آیا سابقه‌ی شما [در اسلام] بیش‌تر است یا سابقه‌ی من؟» گفتند: «سابقه‌ی تو.» فرمود: «آیا من در خویشاوندی به پیامبر (ص) نزدیک‌ترم یا شما؟» گفتند: «تو.» فرمود: «آیا رنج کشیدن شما برای اسلام سنگین‌تر بوده یا رنج کشیدن من؟» گفتند: «رنج کشیدن تو.» فرمود: «پس [بدانید که] به خدای سوگند من و این کارگر در یک مرتبه قرار داریم» (و با دست به آن که به کاری گماشته بودش اشاره کرد).

ظرافت در حق ایشان، بر دل پیوشان. و هرگز مباد که بر سر ایشان دَرَنده‌ای شکاری باشی که خوردن‌شان را غنیمت شماری، که آن‌ها دو دسته‌اند: یا برادرِ ایمانی تو، و یا همانند تو در آفرینش.»

[...] باید دوست‌داشتنی‌ترین کارها نزد تو کاری باشد که نه از حق تجاوز کند و نه از ادای آن فروماند؛ [و کاری که] در جهتِ دادگری از همه‌کارِ فراگیرتر و همگانی‌تر، و خشنودیِ شهروندان را شامل‌تر بود. که خشم توده‌ی مردم، خشنودیِ خاصان را بی‌ارزش و ناچیز گرداند، و خشم خاصان در صورتِ خشنود بودن توده‌های مردم اهمیت و زیانی ندارد. به هنگامِ فراخیِ زندگی، سنگینیِ بارِ خواص بر والی از همه‌ی مردم بیشتر است، و در روزگار گرفتاریِ یاریِ آن‌ها از همه کمتر. این خواص و نزدیکان‌اند که عدل و انصاف را ناخوش‌تر دارند؛ چون درخواست کنند، پای فشارنده‌تر و پُرچانه‌ترند، و چون به ایشان عطا کنند از همه کم‌سپاس‌تر، و چون [بنا به عدالت و مصلحتی] به ایشان ندهند از همه دیرتر عذر پذیرند، و در سختی‌های روزگار بی‌صبرتر از همگان. و همانا آنان که دین را پشتیبان‌اند، و موجبِ گردآمدن و انبوهیِ مسلمانان، و آماده‌ی پیکار با دشمنان، توده‌ی مردمان‌اند.»

نهج‌البلاغه، نامه‌ی ۵۳

◀ پس از آن‌که مردم با علی (ع) بیعت نمودند، در خطبه‌ای پس از ستایش نمودنِ خداوند، فرمود: «ای مردم، آدم (ع) بنده و کنیز از

## نابرابری اقتصادی

### (نژادپرستی در تقسیم ثروت‌های عمومی)

سابقه‌ی بیشتری در اسلام داشتند بر کم‌سابقه‌ترها؛ مهاجران قریش را بر دیگر مهاجران؛ همه‌ی مهاجران را بر انصار؛ عرب را بر عجم؛ و آن که نسبش کاملاً عربی باشد را بر آن که نسبش خالص نباشد.»

◀ پس از قتل عثمان، مردم در مسجد رسول خدا (ص)، با علی (ع) بیعت نمودند. امام خطبه خواند و از جمله فرمود که بر اساس سیره‌ی رسول خدا (ص) عمل خواهد کرد و اموال را یکسان تقسیم خواهد نمود، و هیچ کس را بر دیگری ترجیح نخواهد داد. سپس فرمود: «فردا نزد من حاضر آید تا اموال موجود را میان شما تقسیم کنم؛ عرب و عجم، فارغ از آن‌که در گذشته مشمول دریافت سهم بوده‌اید یا محروم از آن، جملگی حاضر آید.»

◀ در کتاب المغنی آمده است: «در سیره‌ی عُمَر مشهور است که زمانی که بیت‌المال فراوان گردید، سهم هر مسلمانی را معین نمود: مهاجران حاضر در جنگ بدر پنج هزار درهم، انصار حاضر در جنگ بدر پنج هزار درهم، حاضران [=اسلام‌آوردگان پس از] صلح حدیبیه سه هزار درهم و حاضران در فتح مکه دو هزار درهم.»

و ابن ابی‌الحدید گوید: «بدان که این مسأله [=حق برابر یا نابرابر مردم در بیت‌المال] یک قضیه‌ی فقهی است و رأی علی و ابوبکر در این قضیه یکی است و آن تساوی مسلمانان در تقسیم فیء و صدقات است، و شافعی هم همین رأی را انتخاب کرده است. اما عمر هنگامی که به خلافت رسید، بعضی از مردم را بر بعضی دیگر ترجیح و امتیاز بخشید؛ از جمله: آن‌ها را که



### «ما به خداوند خیلی لطف کرده ایم»

«علی (ع) در خطبه ای برای مردم، فرمود: «شما بندگان خدایید، و مال مالِ خداست؛ میان شما یکسان تقسیم می شود و هیچ کس در آن سهمی بیش از دیگری ندارد. و البته پرهیزگاران را در نزد خدای - در فردای قیامت - بهترین جزا و نیکوترین پاداش خواهد بود. خدا دنیا را مزد و پاداش پرهیزگاران قرار نداده است «و آن چه نزد خداست برای نیکان بهتر است.» آل عمران ۱۱۹۸ و چون فردا شود - ان شاء الله - در هنگام بامداد نزد ما آید [...]»

پس صبح فردا [علی (ع)] آمد و مردمان آمدند؛ مال را برگرفت و به منشی خود، عبیدالله بن ابی رافع، فرمود: «از مهاجرین شروع کن و آنان را فراخوان، و به هر یک که حاضر باشد، سه دینار بده. سپس با انصار نیز چنین کن، و بعد به آن ها که حاضر نشده اند، از سرخ و سیاه، نیز همین مقدار را بده. [...] و چون گروهی از وی در این باره گله کردند که چرا مردم را در تقسیم مال مساوی قرار می دهد و از سیره ی سیاسی بعضی سیاستمداران و شاهان و حکام در این مورد پیروی نمی کند، فرمود: «[...] این کتاب خداست در میان ما، و عمل کرد رسول خدا و سیره ی او در یاد ما هست، و جز نادان لجوج منکر حق کسی دیگر از آن بی خبر نیست. خدای متعال فرموده است: «ای مردم، ما شما را از مرد و زنی آفریدیم، و شما را به صورت تیره های گوناگون و قبیله های مختلف قرار دادیم تا با یکدیگر شناسایی متقابل حاصل کنید. در حقیقت ارجمندترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست.» [احجرات ۱۳]. سپس به بانگ بلند گفت: «از خدا پیروی کنید و از رسول [او] و اگر [از حق] روی بگردانید، بی تردید خداوند کافران را دوست نمی دارد.» آن گاه فرمود: «ای گروه مهاجران و انصار، آیا با مسلمانی خود بر خدا و رسول او منت می نهید؟ بلکه خدا بر شما منت دارد که شما را به ایمان هدایت کرده است، اگر [در ادعای ایمان] راستگو باشید» [احجرات ۱۱۷].»<sup>۱۹</sup>

«علی (ع) در برابر مردم، که برخی رنجیده از مساوات او بودند و برخی خرسند به آن، بر منبر رفت و پس از به جای آوردن حمد و ثنای خداوند فرمود: «آگاه باشید! سوگند به خداوند که درهمی از بیت المال را تلف ننمودم. [...] آیا نمی نگرید که از خود نیز دریغ نموده و به شما عطا می کنم؟» عقیل [برادر امام] او را خطاب قرار داد و گفت: «من را با سیاه پوست مدینه برابر می انگاری؟» فرمود: «خاموش باش! آیا کسی جز تو نبود که زبان به اعتراض بگشاید؟ بدان که برتری [واقعی] در دین و تقواست و نه چیز دیگر [و آن را هم خداوند به رحمت و هدایت خویش، ارج و فضل می نهد و نه حاکم به نابرابری در توزیع مال و مواهب عمومی.]»

«هنگامی که برخی، امام علی (ع) را سرزنش کردند که چرا بیت المال را به طور مساوی میان مردم تقسیم می کند و سابقه ی مقام و جایگاه اشخاص را لحاظ نمی نماید [و هم چون معاویه برای جذب صاحبان قدرت و نفوذ، به خواص بذل و بخشش نمی نماید تا ایشان را برای خود نگه دارد] فرمود:

«آیا به من فرمان می دهید که با ستم کردن به کسانی که حاکم آن ها شده ام، پیروزی بجویم؟ به خدای سوگند که تا [زنده ام و] شب و روز برقرار است و ستارگان از پی هم طلوع و غروب می کنند، به چنین کاری دست نمی زنم. اگر مال از آن خودم بود، آن را به طور مساوی مساوی تقسیم می کردم؛ تا چه رسد به این اموال که از آن خداست.»

ابن عباس در نامه ای به امام حسن (ع) نوشت: «تو می دانی که «مردم» به این دلیل از پدرت روی گردانند و به سوی معاویه گرایند که او بین آن ها در غنیمت و خراج و مستمیری بیت المال به مساوات عمل می کرد.»

«علی (ع) می فرماید: «چنان که رسول خدا یکسان تقسیم می کرد، من نیز چنین کردم، و نگذاشتم که اموال در دست اغنیاء دست به دست بگردد» [و دیگر مردمان محروم مانند].»

## در پیشگاه پروردگار واحد

امیدواری؟ تو را چه به خلافت ای بی مادر؟ آیا جز این است که تو فرزند کنیزی هستی؟» زید گفت: «من کسی را پیش خدا، در مرتبه و منزلت بالاتر از پیامبری که برانگیخته شده

زید بن علی بن الحسین (ع) در مجلسی نزد خلیفه، هشام بن عبدالملک، حاضر بود. هشام به او گفت: «تو آن کسی هستی که خود را شایسته ی خلافت می دانی و بدان

نمی دانم [...] و آن کس اسماعیل فرزند ابراهیم و هاجر کنیز است. ای هشام، آیا نبوت نزد خدا جایگاهش رفیع تر است یا خلافت؟»

«ای مردم، از پروردگار خود پروا داشته باشید [و حقوق یکدیگر را پاس دارید]؛ همان کسی که [همه‌ی] شما را از یک تن [و سرشتی] واحد آفرید و همسرش را از نوع او خلق کرد، و از آن دو مردان و زنان بسیاری را [آفرید و در زمین] پراکنده ساخت. آری، پروا نمائید از خداوندی که به نام او از یکدیگر درخواست می‌کنید، و زنه‌ار حقوق «خویشاوندان» را پاس بدارید. همانا خداوند نگاهدار و مراقب شما [و کردارهایتان] است.» [نساء ۱]

### تفاوت‌ها، جفت می‌سازند یا دشمن؟

«و از نشانه‌های او آن است که شما را از خاک [مرده و بی‌جان] پدید آورد. پس آن‌گاه انسان‌هایی شدید که [برای زندگی] در همه جا پراکنده می‌شوید.

و از نشانه‌های او این است که برای شما از نوع و سرشت خودتان جفت‌هایی آفرید تا در کنارشان آرامش یابید، و در میان شما اُلفت و رحمت برقرار ساخت. همانا در این نشانه‌هاست برای مردمی که می‌اندیشند. و از نشانه‌های او آفرینش آسمان‌ها و زمین و اختلاف رنگ‌ها و زبان‌های شماسست. به یقین در این نشانه‌هاست برای دانشوران.» [روم ۲۲-۲۰]

### دلخوش به آنچه داریم

«و [ای مردم]، به یقین این است نوع شما که همه یک امت هستید، و منم پروردگار شما، پس پروای مرا داشته باشید. ولی [مردم] دین و کتاب‌شان را قطعه‌قطعه کردند [و هر کدام به آیینی شدند] و هر گروهی به آنچه که نزد خویش دارد، دلخوش است.» [مؤمنون ۵۳-۵۲]

### دریغ کردن از خویشتن

«هان، اینک شما می‌دانید آن کسانی که برای انفاق در راه خدا فراخوانده می‌شوید؛ ولی از میان شما گروهی بخل می‌ورزند؛ و هر کس که [از دهش در راه خدا] بخل ورزد، جز این نیست

که نسبت به خویش [در خیر و نیکی] بخل ورزیده است. وگرنه خداوند بی‌نیاز و غنی است و شما نیازمند هستید. و اگر روی برتافتید، [خداوند] مردمی غیر از شما را جایگزین‌تان می‌کند، و آن‌ها هم چون شما نخواهند بود.» [محمد ص ۳۸]

### به قلب‌ها می‌نگرد

«رسول خدا فرمود: «بی‌گمان خداوند به نژادها، خانواده‌ها، بدن‌ها و دارایی‌های شما نگاه نمی‌کند، بلکه به قلب‌های شما می‌نگرد، و آن کسی را که قلبی صالح دارد مورد مهر و رحمت خویش قرار می‌دهد. و شما همگی فرزندان آدم‌اید و محبوب‌ترین شما نزد خدا باتقواترین شماسست.» و فرمود: «مردم چون دندان‌های شانه برابرند.»

«پس هنگامی که در صور دمیده شود [و مردمان برانگیخته شوند]، در میان‌شان خویشاوندی نمی‌ماند، و از [حال و کار] یکدیگر نخواهند پرسید. پس [آن‌گاه] کسانی که کردارهایشان [در ترازوی حق] وزین باشد، ایشان‌اند که رستگارند و سعادتمند.» [مؤمنون ۱۰۲-۱۰۱]

### هیبهات! هیبهات!

«طاووسِ فقیه روایت می‌کند که نیمه شبی، زیر آسمان، شاهد نیایش‌ها و استغاثه‌های امام سجاد<sup>(ع)</sup> به درگاه پروردگار بوده است. می‌گوید: «[...] به آن حضرت نزدیک شدم و [...] گفتم: «ما گنهکاران و نافرمانان باید چنین کارهایی بکنیم، نه شما که پدرت حسین بن علی<sup>(ع)</sup> است و مادرت فاطمه زهرا<sup>(ع)</sup> و جدّت رسول خدا<sup>(ص)</sup>!» حضرت روبه من کرد و فرمود: «هیبهات، هیبهات ای طاووس، سخن از پدر و مادر و جدّم برای من مگو؛ خداوند بهشت را برای کسی آفریده که اطاعتش کند و کار نیک انجام دهد؛ هر چند غلامی حبشی باشد. و دوزخ را برای کسی خلق کرده که او را نافرمانی کند؛ هر چند از قریش باشد. مگر نشیده‌ای که خداوند متعال می‌فرماید: «آن‌گاه که در صور دمیده شود، آن روز میان‌شان نسبت خویشاوندی نباشد و از حال یکدیگر نپرسند» [مؤمنون، ۱۰۱]؟ به خدا قسم که فردای قیامت هیچ چیز به کار تو نیاید، مگر کار شایسته‌ای که پیشاپیش می‌فرستی.»

معاشرت‌رهای بخش  
با طردشدگان



امام در پاسخ فرمود: «یکی از بندگان خداست، برادر دینی و ساکن سرزمین اسلامی است، و خداوند ما و او را به بهترین پدر (آدم<sup>(ع)</sup>) و برترین دین (اسلام) مفتخر کرده است، و چه بسا که روزگار برآمدن حاجاتی از ما را به او حواله کند [و این نه شگفت است و نه مکروه من و شما].»

◀ در سیره امام رضا<sup>(ع)</sup> گفته اند که وقتی سفره‌ای پهن می‌کرد، موالی و حتی دربان و مراقبان چهارپایان نیز با آن حضرت هم سفره بودند. مردی از اهل بلخ روایت می‌کند که: «با امام رضا<sup>(ع)</sup> در سفر خراسان همراه بودم. یک روز مردمان را به مهمانی دعوت کرد، و خدمتگزاران، از سیاهان و غیر سیاهان، را نیز در کنار همه، بر سر همان سفره نشاند. من گفتم: فدایت شوم! بهتر نبود سفره‌ی این‌ها را جدا می‌کردید؟ فرمود: خاموش! که پروردگار تبارک و تعالی یکی است، و مادر یکی و پدر یکی، و پاداش مطابق کردارهاست.»

◀ نقل کرده‌اند که امام سجاده<sup>(ع)</sup> با یکی از موالی مجالست و هم‌نشینی می‌نمود. یکی از قریشی‌ها (نافع بن جبیر) به ایشان گفت: «تو با وجود این‌که برتر و والاتر از همگانی، نزد این برده می‌روی و با او مجالست می‌کنی؟» امام فرمود: «تو کسی را به من معرفی کن که مجالست با او مفیدتر باشد.» یا در روایتی دیگر فرمود: «علم هر کجا باشد، باید آن را دنبال کرد.» [و نیز طبق روایتی دیگر: «من با کسی مجالست می‌کنم که هم‌نشینی با او برای دین من سود داشته باشد.»]

◀ روزی امام کاظم<sup>(ع)</sup> در راه خود با شخصی که دورگه‌ای بود با سیما و هیئتی نازیبا، مواجه شد. امام به او سلام کرد و در کنار او زمان زیادی را به گفت‌وگو نشست، و اظهار حاجتی از او نمود. بعضی در شگفت شدند و به او اعتراض کردند که چرا با آن شخص مجالست کردی و از او درخواستی نمودی و حال آن‌که او نیازمند به تو بود؟! »

## منابع:

- دین و برابری انسانی، رسول محمد جعفری، نشر ادیان، ۱۳۹۱.
- سلمان فارسی، سید جعفر مرتضی‌عاملی، ترجمه‌ی محمد سپهری، شرکت چاپ و نشر بین‌الملل، ۱۳۸۲.
- سیره‌ی نبوی (جلد ۲)، مصطفی دلشاد تهرانی، انتشارات دریا، ۱۳۸۵.
- الحیة (جلد ۵)، محمدرضا حکیمی (و محمد حکیمی و علی حکیمی)، ترجمه‌ی احمد آرام، انتشارات دلیل ما، ۱۳۸۵.

یافتند، از کارگزاران اموی جور و ستم بسیار دیدند و رسماً توسط خاندان اموی لقب «موالی» دریافت کردند. موالی از نیمه دوم سده اول تا نیمه اول سده دوم هجری طبقه و گروهی در جامعه‌ی اسلامی آن روزگاران بودند. آن‌ها از نظر مقام و موقعیت اجتماعی پس از بردگان و کنیزان، پست‌ترین طبقه‌ی اجتماع تلقی می‌شدند.

۴) «یک آدم‌خوار به ندرت آدمیان را تحقیر می‌کند.» (استانیسلاو یرزیئس)

۵) سخن پیامبر<sup>(ص)</sup> چه بسا که علاوه بر معنای اصلی «شین» (یکی از حروف الفبا)، اشاره‌ای به لفظ «شین» (به معنای عیب و زشتی) نیز داشته باشد.

۶) «ای مردم، ما شما را از مرد و زنی آفریدیم، و شما را ملت و قبیله قبیله گردانیدیم تا با یکدیگر شناسایی متقابل حاصل کنید. در حقیقت ارجمندترین شما نزد خدا باتقواترین شماست. بی‌تردید خداوند دانای آگاه است. (حجرات ۱۳)

۷) سلمان در امر ازدواج نیز مورد تبعیض (نژادی) قرار می‌گرفت و این برخورد اعراب را تعصب جاهلی می‌دانست. جالب این‌که ستمگران برای توجیه تبعیض‌های خویش، سخنانی باژگونه را به سلمان نیز نسبت داده‌اند؛ از جمله این‌که می‌گویند: «در یکی از سفرها که گروهی

۱) متن حاضر، موارد متعددی از باورهای نژادپرستانه و تبعیض‌های نژادی در جامعه‌ی رادر دو سده‌ی نخست اسلام، که در نقطه‌ی مقابل آیات قرآن و سیره‌ی پیامبر<sup>(ص)</sup> است را بر می‌شمرد. در آن دوران، بسیاری از این تبعیض‌ها توسط اعراب نسبت به ایرانیان اعمال می‌شده‌است. هدف از متن حاضر، برانگیختن احساساتی خاص در ایرانیان نسبت به اعراب نیست. از چنین نگاهی باید پرهیز نمود، و تبعیض نژادی نسبت به دیگر انسان‌ها را، در هر شکل و لباسی و توسط هر گروهی باشد، مذموم و مردود انگاشت؛ عرب نسبت به «عجم»، غربی نسبت به «جهان‌سومی»، ایرانی نسبت به افغان، فارس نسبت به ترک و... .

۲) امویان برای توجیه چنین احکامی، از پیامبر<sup>(ص)</sup> نیز جعل حدیث می‌کردند؛ از جمله این‌که «ای مسلمان، بر تو روا نیست که با زنان عرب ازدواج کنی.»

۳) موالی، جمع کلمه‌ی «مولی» است. یکی از معانی «مولی»، «بنده» است. در صدر اسلام، به ویژه در دوره‌ی امویان، این لفظ درباره‌ی بندگان آزادشده و مسلمانانی که از قوم عرب نبوده‌اند (و اختصاصاً ایرانیان)، به کار می‌رفته است. با آغاز دوران حکومت امویان که حکومت اسلامی کاملاً به سلطنتی سیاسی تبدیل شد و حکومتی متعصب بنیان گرفت، غیرعرب‌ها مقام و منزلتی بسیار پست و پایین

از صحابه حضور داشتند، از سلمان خواستند تا نماز را به او اقتدا کنند. سلمان گفت: ما [اموالی یا عجم‌ها] نه امامت بر شما را در نماز می‌پذیریم و نه با زنان شما ازدواج می‌کنیم؛ همانا خدا ما را به وسیله‌ی شما هدایت کرده است.» و هم‌چنین روایت کرده‌اند که «سلمان گفت: ما شما (نژاد عرب) را به واسطه‌ی فضل رسول خدا<sup>(ص)</sup> بر خود مرجح می‌داریم و با زنان‌تان ازدواج نمی‌کنیم.»

۸) در اصل عبارت، کلمات به کار رفته برای جان و ازدواج به ترتیب «دما» و «فُرَج» است.

۹) مادر هفت تن از امامان شیعه، «کنیز» بوده است و مادر یک امام دیگر نیز کنیززاده. (برای دیدن تفصیل بیشتر بنگرید به «دین و برابری انسانی»، رسول محمدجعفری، ص ص ۱۳۱-۱۲۹)

۱۰) برای مشاهده‌ی اوج‌گیری رفاه‌طلبی (با ثروت‌های بادآورده‌ای که غیرعادلانه تقسیم می‌شد) در دوره‌ی خلفا، از جمله بنگرید به رسول جعفریان، تاریخ سیاسی اسلام جلد دوم: تاریخ خلفا.

۱۱) امام صادق<sup>(ع)</sup> می‌فرماید: «اولین کسی که قیاس کرد، ابلیس بود. پس راه خطا پیمود آن‌گاه که خداوند او را به سجده‌ی آدم امر نمود. او گفت: «من برتر از او هستم؛ مرا از آتش خلق نموده‌ای و او را از گل.»

۱۲) ابن ابی الحدید، در «شرح نهج‌البلاغه» اش، در توضیح این عبارت می‌گوید: «یعنی «به زعم خود به خداوند نسبت ناروا داده‌اند» و از این قبیل است که با تفاخر به کسی بگویند: «ما عرب هستیم و تو عجم!» این چنین نسبت‌دادن‌ها [و حقیر شمردن‌ها]، نسبت‌دادن عیب به خداوند [خالق نژادهای بشر] است و نه به انسان‌ها؛ و آن گناهی است بس عظیم.»

۱۳) زبان مردم خوزستان؛ از خانواده‌ی زبان‌های ایرانی، که در روزگاری، پادشاهان و اشراف ایران، در خلوت‌ها و فضاهای خصوصی‌شان به آن زبان سخن می‌گفته‌اند.

۱۴) «و کسانی را که پروردگار خود را بامدادان و شامگاهان می‌خوانند - در حالی که خشنودی او را می‌خواهند - مران. از حساب آن‌ها چیزی بر عهده‌ی تو نیست، و از حساب تو [نیز] چیزی بر عهده‌ی آن‌ها نیست، تا ایشان را برانی و از ستمکاران باشی. و بدین گونه ما برخی از آن‌ها را به برخی دیگر آزمودیم، تا بگویند: «آیا اینان هستند که از میان ما، خدا بر ایشان منت نهاده است؟» آیا خدا به سپاسگزاران داناتر نیست؟» (انعام ۵۲ و ۵۳)

نیز بنگرید به هود ۳۱-۲۷ و کهف ۲۸.

۱۵) مروان که در این جا طلحه و زبیر را بر علیه علی تحریک می‌کند، کمی بعد، در جنگ جمل با ایشان و عایشه همراه می‌شود. اما در همین جنگ به علت کینه‌ای که از طلحه (به علت مشارکت‌اش در قتل عثمان) به دل دارد، به صورت پنهانی و غافلگیرانه، او را با پرتاب تیری به قتل می‌رساند.

۱۶) امام در پاسخ به نامه‌ای از برادرش عقیل، می‌نویسد: «... قریش را بگذار تا در گمراهی بشتابند و در اختلاف و جدایی به هر سو برانند و سرکش در بیابان سرگردانی بمانند؛ که اینان برای جنگ با من همدست

شدند؛ هم‌چنان که پیش از من در جنگ با رسول خدا<sup>(ص)</sup> متفق گشته بودند. [...] فراوانی مردم پیرامونم بر عزت من نیفزاید، و پراکندگی آن‌ها از مردم مرا هراسان ننماید. و مپندار که پسر پدرت - اگرچه مردم واگذارندش - خود را زار و زبون نماید، و یا سُست به زیر بار ستم درآید، و یارام مهار خود را به دست کیشنده بگذارد، و یا پشت خود را برای سواری هر که خواهد، خم سازد. لیکن او چنان است که آن مرد از بنی سلیم گفته: پس اگر از من پُرسی چگونه‌ای؟، بی‌شک شکیبایم و استوار در سختی روزگار. بر من دشوار است که اندوهی بر چهره‌ام ببینند تا دشمن شادی و سرزنی کند و دوست اندوهناک گردد.» (نهج‌البلاغه، نامه ۳۶)

۱۷) «[این تقسیم مال به صورت عادلانه، که رسول خدا شما را می‌فرماید،] بدان جهت است که این اموال میان توانگران شما دست‌به‌دست نگرود.» (حشر ۷)

۱۸) «خداوند به شما فرمان می‌دهد که سپرده‌ها [و امانات] را به صاحبان آن‌ها رد کنید؛ و چون میان مردم داوری کنید، به عدالت داوری کنید. در حقیقت، نیکو چیزی است که خدا شما را به آن پند می‌دهد. خدا شنوای بیناست. / ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را [نیز] اطاعت کنید. پس هر گاه در امری اختلاف نظر یافتید، آن را به [کتاب] خدا و [سنت] پیامبر [او] عرضه بدارید اگر به خدا و روز بازپسین ایمان دارید. این بهتر و نیک‌فرجام‌تر است. / آیا ندیده‌ای کسانی را که می‌پندارند به آن‌چه به سوی تو نازل شده و [به] آن‌چه پیش از تو نازل گردیده ایمان آورده‌اند، [با این همه] می‌خواهند داوری میان خود را به سوی طاغوت ببرند؛ با آن‌که قطعاً فرمان یافته‌اند که بدان کفر ورزند، و [الی] شیطان می‌خواهد آنان را به گمراهی دوری دراندازد. / و چون به ایشان گفته شود: «به سوی آن‌چه خدا نازل کرده و به سوی پیامبر [او] بیایید»، منافقان را می‌بینی که از تو سخت روی برمی‌تابند.» (نساء ۶۱-۵۸)

۱۹) «ای مردم، ما شما را از مرد و زنی آفریدیم، و شما را ملت ملت و قبیله قبیله گردانیدیم تا با یکدیگر شناسایی متقابل حاصل کنید. در حقیقت ارجمندترین شما نزد خدا باتقواترین شماست. بی‌تردید خداوند دانای آگاه است. / برخی از بادیه‌نشینان گفتند: «ایمان آوردیم.» بگو: «ایمان نیاورده‌اید، لیکن بگوئید اسلام آوردیم» و هنوز در دل‌های شما ایمان داخل نشده است. و اگر خدا و پیامبر او را فرمان برید، از [ارزش] کرده‌هایتان چیزی کم نمی‌کند. خدا آمرزنده‌ی مهربان است.» / در حقیقت مؤمنان کسانی‌اند که به خدا و پیامبر او گرویده و [دیگر] شک نیاورده و با مال و جان‌شان در راه خدا جهاد کرده‌اند؛ اینان‌اند که راست کردند. / بگو: «آیا خدا را از دین [داری] خود خبر می‌دهید؟ و حال آن‌که خدا آن‌چه را که در آسمان‌ها و آن‌چه را که در زمین است می‌داند؛ و خدا به همه چیز داناست. / از این که اسلام آورده‌اند بر تو منت می‌نهند. بگو: «بر من از اسلام آوردن‌تان منت مگذارید، بلکه [این] خداست که با هدایت کردن شما به ایمان، بر شما منت می‌گذارد، اگر راستگو باشید.» (حجرات ۱۸-۱۳)